۴۳. تعدد قرائات (۱۴۰۱/۰۵/۲۶)

سال تحصیلی (۱۴۰۰-۱۴۰۱) - چهارشنبه، ۲۶ مرداد ۱۴۰۱

- پیشگفتار (خلاصه)
- لزوم علم به صحت انتساب قرائت در کلام محقق اردبیلی
- تفاوت فضای قرائت قبل و بعد از قرن یازدهم
- تمجید و نقد مقاله « تفسیر المیزان و قرائات غیر متداول»
- قرائت ملحون و قابلیت صدق طبیعت بر فرد ناقص
- عدم سؤال شیعه از امام در تعیین حرف واحد شاهدی بر علیه منکرین تواتر قرائات
- دو شاهد از فقه الرضا و تفسیر الامام برای نشان دادن ذهنیت شیعه در قرن سوم
- معنای حدیث حرف واحد : در قول رائج اهل تسنن مبنی بر جواز قرائت بالمعنی
- انعکاس برداشت نادرست از روایت حرف واحد درکتاب تفسیر صافی و مفاتیح فیض
- مراتب آیات شریفه قرآن مهد امکان صدق آن ها بر قرائت ملحون

پیشگفتار (خلاصه)

لزوم علم به صحت انتساب قرائت در کلام محقق اردبیلی

کسی که میخواهد قاعده اشتغال در حق او بیاید و برائت یقینی بیاید، باید علم پیدا بکند. دیروز من از ایشان عبارتی را نقل کردم. که دو تا گفتم. در مباحثه چون سریع گفته میشود سهو اللسان میشود. اگر وقتی عبارتی در ذهن من به یک صورت می آید، هر چه که بعداً متوجه آن بشوم خدمت شما عرض میکنم. گفتم شاید به دو تا نیاز است. مرحوم مقدس بالاتر گفته‌اند. من یادم هست که فرمودند عدل واحد کافی نیست. وقتی شما گفتید اشتغال و یقین پس با دو نفر چطور حاصل می شود؟ الآن برگشتم عبارت را میخوانم. خود شما ببینید که ایشان چه میگویند:

> بل يفهم من بعض كتب الأصول. ان تجويز قراءة ما ليس بمعلوم كونه قرآنا يقينا فسق ، بل كفر : فكل ما ليس بمعلوم انه يقينا قرآن ، منفي كونه قرآنا يقينا، على ما قالوا[1]

«ان تجويز قراءة ما ليس بمعلوم كونه قرآنا يقينا فسق»؛ این عبارت خیلی بزرگی است. چیزی که شما نمیدانید کلام خدا است را تجویز کنید و بگویید بخوانید، این فسق است. بعد بالاتر رفتند و فرمودند کفر است. قرآن باید قطعی باشد و کلام خدا باشد. اگر میخواهید بخوانید و بگویید قرآن است، باید قطعی باشد. اینجا فضای ظن و حجیت نیست. و لذا به عشره هم اشکال کردند. گفتند ما تنها به حرف شهید بگوییم عشره متواتر است؟! خب وقتی میگویید عشره متواتر است یعنی قرآن است. شما نمیتوانید اینها را بگویید. «**فكل ما ليس بمعلوم انه يقينا قرآن، منفي كونه قرآنا يقينا، على ما قالوا**»؛ عبارت اصول بود که ایشان نقل کردند. ایشان به مناسبت در حرف شهید و قرائات عشره این را آوردند. ولی در سبعه دیدی که فرمودند «کانه لا خلاف فیه». این را در سبعه قبول کردند.

اینجا بود که دیروز به اشتباه گفتم دو نفر میخواهد. بلکه ایشان بالاتر میفرمایند:

> ثم الظاهر منه وجوب العلم بما يقرأ قرآنا ، انه قرآن : فينبغي لمن يجزم انه يقرء قرآنا تحصيله من التواتر فلا بد من العلم. فعلى هذا فالظاهر ، عدم جواز الاكتفاء بالسماع من عدل واحد ، مع عدم حصول العلم بالقرائن ، مثل تكرره في الألسن بحيث يعلم[2]

«ثم الظاهر منه وجوب العلم بما يقرأ قرآنا انه قرآن»؛ من هم که دارم نمازم می‌خوانم و قاعده اشتغال می‌گوید باید قرآن بخوانی، باید قرآن یقینی بخوانی که می‌دانی این متواتر از شارع است. می‌گویند چون به این صورت است، **«فينبغي لمن يجزم انه يقرء قرآنا تحصيله من التواتر فلا بد من العلم»**؛ باید بدانی که متواتر است. اگر همینطور کسی گفت که قرآن است فایده‌ای ندارد. باید بدانم این قرآنی که من دارم می‌خوانم متواتر است. از آن هفت تایی هست که قبلاً فرمودند.

«فعلى هذا فالظاهر، عدم جواز الاكتفاء بالسماع من عدل واحد»؛ این قسمت یادم بود؛ ظاهرا ذهن من از عدل واحد مفهوم گیری کرده بود لذا گفتم دو نفر. اما ایشان بالاتر می‌برند. ایشان می‌گویند اگر از یک عادل بشنوی که قرائت حمزه این است و بعد هم آن را بخوانی، صحیح نیست. چون قاعده اشتغال هنوز باقی است. شما از یک نفر شنیده‌ای. باید مطمئن باشی که این متواتر الی الشارع است.**«مع عدم حصول العلم بالقرائن، مثل تكرره في الألسن بحيث يعلم»؛** اگر گفتند قرائت سبعه این است شما نمی‌توانی اکتفاء کنی. باید صبر کنی به قدری عدل واحد بیایی –یک متخصص هم بگوید فایده‌ای ندارد کما اینکه شهید گفت و ایشان قبول نکردند- و در السنه به قدری تکرار شود که به علم برسی که قرائت حمزه این است. قرائت ابن کثیر این است.

شاگرد: در السنه چه چیزی تکرار شود؟

استاد: قرائت خاص متواتری که منسوب به یکی از قراء سبعه است. یعنی عدل واحد به شما گفت مثلاً قرائت ابن شبعه ای حفص این است، می‌گویند کافی نیست که به این عدل واحد اکتفاء کنی. نمی‌توانی در نمازآن را بخوانی. «مع عدم حصول العلم بالقرائن، مثل تكرره في الألسن بحيث يعلم»؛ یعنی به گفته یک نفر نمی‌توانی بگویی این قرائت حمزه است.

شاگرد: اینکه می‌فرمایند تکرر در السن پیدا کند یعنی مردم در نمازشان «مالک» بخوانند؟ یا مردم بگویند این قرائت حمزه است؟

استاد: ظاهراً دومی بحث ایشان است. اما به نظرم ایشان اولی را کافی بدانند. یعنی طوری باشد که ولو معنون به‌عنوان قرائت حمزه نیست، چون عرف خیلی از اینها را نمی‌دانند، متخصصین می‌دانند. مثلاً اگر شما به سودان که سه قرائت دارد بروی،... . فرمایش ایشان این است همین که از تکرر در السن بفهمیم که مردم با آن معامله کلام خدا می‌کنند؛ تکرره في الالسن، به‌نحوی‌که قاطع هستیم که این کلام خدا است. و الا ایشان که عاشق هفت نفر غیر معصوم که نیستند. هفت نفر هم نماینده تواتر کلام خدا هستند. روی حساب مبانی ایشان و عبارتی که دارند باید به مورد دومی که شما فرمودی حمل کنیم. تکرره في الالسن به اینکه این کلام خدا است. ولو آن هفت تا هم نباشد .

بنابراین این مطلب مهمی بود. ایشان فرمودند کسی که نماز می‌خواند باید نمازی بخواند که صرفاً عدل واحد به او نگفته باشد که یکی از قرائات متواتره است.

---

[1] مجمع الفائدة والبرهان في شرح إرشاد الأذهان ج۲ ص۲۱۸

[2]همان

تفاوت فضای قرائت قبل و بعد از قرن یازدهم

شاگرد: ما باید قرآن را در نماز بخوانیم... .

استاد: بله، روی مبنای ایشان قرآن هم باید یقینی باشد، ظن و حجیت در قرآن کافی نیست.

شاگرد: صحبت روی همین ها است.

استاد: ما هنوز به آن بحث‌ها نرسیده ایم. صاحب جواهر حرفی دارند؛ همین ها را می‌آورند و می‌گویند اصحاب ما گفته‌اند قرآن باید یقینی باشد. این یقینی بودن قرآن را هم در ده قرن می‌گفتند. من عبارت شیخ مفید را آوردم که قرآن باید متواتر باشد. شیخ الطائفه در خلاف چرا با وحنیفه را در کردند؟ گفتند قرآن باید به تواتر مستفیض باشد. این بین علماء شیعه ثابت بوده. شاید یک فایل مستقلی را هم ایجاد کردم. اینکه نزد امامیه تا قرن یازدهم میخ آن را می‌کوبیدند. مثل عبارت ایشان.

شاگرد: خیلی بعید است که آن را معلل به نوع مردم بکنند.

استاد: شما می‌گویید نوع مردم. الآن بعد از اینکه قرائت حفص رائج شده حال ما به این صورت است. من مکرر عرض کرده‌ام، فایده‌ای که این مباحثه برای ما داشت این بود که حال و ذهنیت کسانی که قبلاً بودند برای ما روشن‌تر شد. برای آن‌ها این جور نبود. آقایی در مباحثه ما بودند که حافظ و قاری بودند، ایشان می‌گفتند من که می‌خواهم دو قرائت را با هم بگویم، نمی‌توانم. عاجز می‌شوم. اما کسی که از بچگی قرائات متعدده را داشته خب می‌بینید می‌گوید «قرآن زبر بخوانی با چهارده روایت». برای او آسان است. اصلاً مشکلی ندارد. در زمان ما اینطور است، یعنی فضا فضای دیگری شده.

شاگرد۲: شاید جمع بین اینها متعسر است. اما اگر یکی را بگوید کافی است.

استاد: آنکه افراد القرائه است. نه.

شاگرد۲: منظور اینکه یکی از آن‌ها کافی است.

استاد: قطعاً جمع آن سخت است. ولی آن‌هایی که اهل کار هستند، الآن در مشهد هست. صاحب اجازه تا شارع است، با بیست راوی. یعنی قرائت عشر را با بیست راوی دارد. وجود اینها مغتنم است. به محضر آن‌ها بروند و استفاده کنند.

شاگرد: بعید است که در زمان محقق اردبیلی عموم مردم تمام قرائات را بلد باشند.

استاد: عموم مردم در هر منطقه‌ای قرائت خودشان را داشتند.

شاگرد: شما الآن می‌خواهید بگویید باید در نماز قرآن بخوانیم. یک آیه قرآن را که می‌خواهید بخوانید باید علم داشته باشید که متواتر است. آنها قرائت خودشان را بلد هستند. سائر قرائات هم همینطور است که از علماء خودشان می‌پرسند و به خبر واحد ثابت می‌شود.

تمجید و نقد مقاله «تفسیر المیزان و قرائات غیر متداول»

استاد: خب ایشان می‌گویند کافی نیست.

شاگرد: من در ذهنم هست که شما به این خدشه کردید.

استاد: نه، اگر بخواهیم وارد فضای بحث بشویم باید روی هر عبارتی دو روز بحث شود. من می‌خواهم کلمات علماء که در زمان ما مهجور است را مدام تکرار کنیم. بگوییم این مقدس اربیلی است که اینها را می‌گوید. ذهنیت ایشان برای ما تکرار شود. مقصود من تنها این است. و الا منافشه کردن حرف دیگری است. فضای دیگری است. حالا شاید بخشی از آن را امروز عرض کنم. ولی علی ای حال فضای ذهنی خیلی مهم است. چند جلسه قبل هم عرض کردم. جالبی کار این است..؛ گفتم ما یک فایلی را گرفتیم و خیلی هم استفاده دارد. توضیح هم دادهاند که با چه زحمتی این فایل تهیه شده. چقدر با واژه‌های مختلف در کتاب شریف المیزان تحقیق کرده‌اند تا این فایل تهیه شود. حاصل تحقیقات این فایل هم این است که مرحوم علامه طباطبایی در بیست مورد قرائت مشهور را کنار می‌گذارند. کاملاً تفسیر را بر محور یک قرائت دیگر جلو می‌برند.

یادتان هست که من این را عرض کردم. فایل خیلی خوبی است. جالبتر این است: کسی که استاد این فایل و موسس آن است پنج-شش سؤال مطرح کرده است. همان روز هم گفتم. خب روی مبنای آنها این پنج-شش سؤال جالب نیست؟! این فایل از کسی به دست ما می‌رسد که خود آن کتاب

الآن مطبوع است و چاپ شده، به نام افسانه هفت حرف[1]؛ افسانه سبعة احرف. کسی است که رشته او علوم قرآنی است، کتابی را هم به نام افسانه هفت حرف چاپ کرده.. .

شاگرد: مؤلف همین کتاب از المیزان نوشته؟

استاد: بله، این خیلی جالب است. مؤلف کتاب افسانه هفت حرف، استاد همین فایل هستند. شاید دو نفر باشند. استاد راهنما بوده‌اند. باید بیشتر نگاه کنم. خود ایشان روی مبنای افسانه متحیر شده‌اند؛ مگر آقای طباطبائی شیعه نیستند؟! چه کار کرده‌اند؟! نگاه کنید. پنج-شش سؤال را مطرح می‌کنند. خب آنها روی مبنای افسانه بودن قرائات جواب بدهند. ولی این علامه طباطبائی هستند.

شاگرد۲: خاطرتان هست که اسم مقاله را بفرمایید.

استاد: بررسی قرائت غیر حفص در المیزان. سه-چهار تا فایل بود. آن چه که برای صاحب افسانه هفت حرف بود، مهمتر بود. خیلی زحمت کشیده بودند.

شاگرد: کلام مقدس اردبیلی این تهافت را به ذهن من می‌آورد؛ یعنی از یک طرف می‌فرمایند تا خود آن شخص متواتر باشد، از طرف دیگر می‌گویند جز قرائت به حفص.

استاد: نه، جز ثبوتی را می‌گویند. خدمت یکی از آقایان چند روز پیش گفتم، در این مباحثهای که ما می‌کنیم سه-چهار بحث سنگین در آن هست. یکی اشکال در تعدد است که به آن می‌رسیم. یکی دیگر حل خود مسأله است ولو علی المبنایین. بحث‌های سنگینی است. حساب سنگین است.

شاگرد: اسم مقاله «تفسیر المیزان و قرائات غیر متداول» است؟

استاد: بله خود همین فایل است. بیست مورد را با چه زحماتی آورده‌اند. متن المیزان را هم آورده‌اند. توضیح هم داده‌اند که علامه چه کار کرده‌اند. قرائت حفص را در تفسیرشان نپذیرفته‌اند. خب افسانه هفت حرف را که نوشته اند روی این مبنا است که قرائت مسلمین یکی است. آن هم از روز اول تا حال حفص بوده.

شاگرد۲: داشتید می‌گفتید از یک طرف می‌گویند باید متواتر باشد ... .

استاد: بله، خیلی از مطالب هست که اگر بحث‌های علمی آن صاف شود در این جور سؤالات سریع به جواب می‌رسید. خدمت آقا گفتم: یکی انواع جزئیت است. اگر انواع جزئیت –که مباحث آن سنگین است- برای شما بخوبی صاف شد، بعداً در بحث این‌که «بسم الله الرحمن الرحیم» جزء سوره هست یا نه، اصلاً ذهنتان صاف جلو می‌رود. اگر آن بحث‌ها صاف نباشد اصلاً چرا یک تهافت عجیبی می‌شوید که هنگامه می‌شود.

---

[1]نزول قرآن و رؤیای هفت حرف

قرائت ملحون و قابلیت صدق طبیعت بر فرد ناقص

بحث دیگر هم در مستمسک بود، مرحوم حکیم هم گفتند؛ میگویند هیئت مقوم مادہ است، درست هم هست. بنابراین اگر ملحونی بود نمیتوانید به آن اکتفاء کنید. اینها بحثهای طلبگی است که اشاره به آن خوب است. من هم در اینجا ایراداتهایی دارم که برای خیلی وقت قبل است. چقدر این مسأله برای همه ما پیش میآید! سید میفرمایند:

> إذا لم يدر إعراب كلمة أو بناءها أو بعض حروفها أنه الصاد مثلا أو السين أو نحو ذلك يجب عليه أن يتعلم. ولا يجوز له أن يكررها باللوجهين لأن الغلط من اللوجهين ملحق بكلام الآدميين[1]

«... ولا يجوز له أن يكررها باللوجهين»؛ نمیتواند بگوید من هر دوی آنها را میخوانم. باید برود یاد بگیرد. چون یکی از آنها کلام آدمی است.**«لأن الغلط من اللوجهين ملحق بكلام الآدميين»**؛ تو داری یک چیزی غیر از قرآن را در نماز میآوری پس نمازت باطل است. فرض تمام میشود و به مسأله بعدی میروند.

آقای حکیم میخواهند توضیح بدهند. ذیل «ملحق بكلام الآدميين» میفرمایند:

> ربما يحتمل أن يكون حكمه حكم الدعاء والذكر الملحونين ، لأنه قراءة ملحونة ، وفيه أن اللحن لا يقدح في صدق الذكر والدعاء، ويقدح في صدق قراءة القرآن ، لتقوم القراءة باللهيئة والمادة ، فالقراءة الملحونةليست قراءة للقرآن.[2]

«ربما يحتمل أن يكون حكمه حكم الدعاء والذكر الملحونين»؛ دعای دعا و ذکر ملحون را تجویز میکنند که مبطل نماز نباشد.خب این هم قرآن ملحون است. یکی از آنها که قرآن است، دیگری هم که قرآن ملحون است. چه مشکلی دارد؟! منظور من «وفیه» ایشان است. **«وفيه أن اللحن لا يقدح في صدق الذكر والدعاء»**؛ اگر دعا و ذکر را غلط بگویید قادح در صدق نیست.میگویند دعا غلط است. دعای غلط خواندی. اما «ويقدح في صدق قراءة القرآن». چرا؟ **«لتقوم القراءة باللهيئة والمادة»**؛ اگر قرائت قرآن میکنید تنها مادہ آن کافی نیست. در قرائت قرآن باید هیئت و مادہ با هم باشد.«فالقراءة الملحونة لیست قرائة للقرآن». تمام.

شاگرد: میگویند القرائة الملحونه، خب چرا به آن قرائت میگویند؟

استاد: خب جوابشان را هم بدهید. میگویند ما داریم مجازا میگوییم. اینکه مشکلی نیست.

شاگرد: عبادت با مجاز جور در نمی‌آید.

استاد: شما بگویید قرائت قرآن متقوم به هیئت هست یا نیست؟

شاگرد: قرائت صحیحه متقوم است.

استاد: خب قرآن همان است.

شاگرد۲: اینکه می‌گویند «قول هو الله احد» قرآن نیست؟ در عرف خودشان می‌گویند که قرآن خواندیم.

استاد: من در اینجا از سال‌های قبل هم یادداشت دارم. اتفاقا در صفحه ۲۲۲ همینجا دارد. الآن صفحه ۲۲۲ را می‌خوانم، در صفحه ۲۲۲ اجزاء را مطرح می‌کنند. فرمودهاند کسی که لاحن است و نمی‌تواند بخواند، فرمودهاند «یجزی»؛ بخواند. خب اگر قرائت لاحن، قرآن نیست، دیگر قرائت از او ساقط است، یک چیز دیگری بخواند. ولی می‌فرمایند نه، باید همان را بخوانند. می‌خواستم همان مسأله را نشان بدهم. صفحه ۲۲۲ شاهد این فرمایش شما است.

خب این بحثی دارد. این را برای همین گفتم؛ اگر شما بحث صحیح و اعم را صاف کرده باشید و بگویید قرآن کریم متقوم به هیئت و ماده در طبیعی است -که قبلاً گفتیم شخصیت، نه شخص-؛ درست است که هیئت و ماده مقوم است اما مقوم طبیعی الکلام است. یعنی در طبیعی آیه شریفه «مالک یوم الدین»، کسره ای الف مقوم آن طبیعی است. اگر آن را بردارید دیگر آن نیست. خود همان مقوم هم مراتبی دارد که در اصل کلام هست، جزئیت در جای خودش. اما وقتی شما توانت می‌کنید دارید چه کار می‌کنید؟ دارید یک فردی را از او ایجاد می‌کنید. اگر در فردی که شما ایجاد می‌کنید، تمام چیزی که در طبیعت هست در اینجا نباشد دیگر قطعاً فرد او نیست؟ مسأله صحیح و اعم می‌شود. فرد فاسد فردی از صلاة فاسد هست یا نیست؟ بحث‌هایی که در آن جا بود. در آن جا باید اینها را حل کنید. یعنی بحث علمی بسیار خوب و نافع است. اگر در آن جا ذهن شما خوب کار کرده باشد تا به اینجا می‌رسید اصلاً مشکلی ندارید. کما اینکه شما می‌گویید. در اینجا اصلا مشکلی در ذهن من نیست. فرد قرائت قرآن... . ما که کتاب صبحی صالح-دراسات فی فقه اللغه- را مباحثه می‌کردیم در آن جا آقایان می‌خندیدند و می‌گفتند آقایانی که در قرائت دقت دارند اگر به اینجا بیایند مباحثه ما را تکفیر می‌کنند. ولی عرض من این بود، اساساً صدق یک کلام که شخصیت پسین دارد وقتی فردی از آن را ایجاد می‌کنید در اینکه فردی از او باشد خیلی توسعه می‌دهیم. لازم نکرده حتماً این فرد تمام خود آن طبیعت بما هی، در آن متجلی باشد. همین که کوچه‌ای از او باشد و همین که عرف نگاه می‌کند...؛ حتی این بچه‌ای که غلط می‌خواند و همه می‌خندند اما همه می‌گویند دارد سوره مبارکه توحید را می‌خواند. در این شک داریم؟! چجور است این فرد ملحونی که بچه می‌خواند به‌گونه‌ای است که شما شک ندارید دارد سوره مبارکه توحید را می‌خواند. پس عرف در صدق اینکه او سوره توحید را می‌خواند شک ندارد. اما ایشان می‌گویند نمی‌شود گفت «یقرأ» قرآن. چون او غلط خواند. اگر بحث صحیح و اعم و نحوه صدق طبیعت بر فرد فاسد صاف شده باشد در اینجا مشکلی نیست. ذهن جلو می‌رود. اما اگر در آن جا مشکل داشته باشیم و بگوییم فرد فاسد، لیست بفرد للطبیعه حقا، در اینجا نیز باید این مشکلات را حل کنیم. باید بگوییم مجاز است و... .

شاگرد: طبق مبانی که شما در تسمیه داشتید و می‌گفتید که براساس غرض است، برخی از طبایع مثل قرآن هستند که گویا غرض به تک‌تک حروف آن‌ها است. با توجه به بحث تحدی که می‌خواهد بگوید همه موارد از جانب خدا نازل شده و این به تک‌تک حروفش است. مواردی هم داریم که همین کلام است اما گویا غرض در تسمیه آن در تک‌تک حروف آن نیست. مثل ذکر و دعا. اگر یک مقدار بالا و پایین شود اصل غرض را می‌رساند. لذا از این باب که صورت آن مثل صورت دیگر می‌باشد، یعنی همان طبیعت را قصد کرده –نه مجاز در استعمال موضوع له، بلکه از این باب که از

حیث صورت شبیه است به آن اطلاق می‌کند- ولی فرق بین قرآن و غیر قرآن به غرضی است که در تسمیه می‌باشد.

استاد: با این‌که تمام حروف قرآن دخالت دارد اما وقتی کسی سواد ندارد و هر چه هم که روحانی حج به او می‌گوید –خیلی به این موارد برخورد می‌کنند- اصلاً نمی‌تواند بگوید. حروف را تشخیص نمی‌دهد. هر چه تکرار کند او حرف خودش را قرائت می‌کند. الآن این قرائت قرآن هست یا نیست؟ می‌گویید چون حروفش دخالت دارد در اینجا، طبیعی نیست. من قبول ندارم. عرض من این است: چرا؟ چون او قاصد همان حروف است. چیز دیگری را که نمی‌خواهد بگوید. شما می‌گویید حروف دخالت دارد، خب داشته باشد، او هم قاصد همان حروف است. فرضی را که می‌خواهد ایجاد کند نمی‌تواند.

من مثال آن را در تکوینیات بزنم. انسان حیوان ناطق است. اگر یکی از مقومات انسانیت که عقل است را نداشته باشد، انسان هست یا نیست؟ نیست. حال مجنون چطور؟ در عرف عام وقتی انسان دیوانه می‌بینیم واقعاً انسان نیست؟! می‌گویید صحت سلب دارد؟! دارد یا ندارد؟! ندارد.

شاگرد: به تعریف اشکال می‌کنیم.

استاد: الآن طفل در قنداق، در صدق عرفی انسان هست یا نیست؟! ناطق متعجب؟! می‌گویید لازمه لاینفک آن «کل انسان متعجب» است. بعد می‌گویید قوه. در منطق دیدی که می‌گفتند قوه. شما در مقامی که یک چیزی را می‌گویید، این‌که فرد چقدر با طبیعت ارتباط پیدا می‌کند بحث سنگینی است. آقا می‌گفتند بیش از یک سال در مورد همین مباحثه کردیم. این را به این جهت گفتم: اگر شما روی بعضی از مطالب علمی که سنگین است کار کنید و ذهن شما در مبادی او صاف شود، در بسیاری از این مباحث که غامض جلوه می‌کند ذهن شما سریع جلو می‌رود. به مشکل نمی افتید. به خلاف این‌که آن‌ها صاف نباشد.

شاگرد: گویا حکم حوزه‌های مختلف دارد به هم داده می‌شود. مثل مثال خون. گاهی شما در نظر عرف نگاه می‌کنید و می‌گویید این خون نیست. ولی وقتی به آزمایشگاه می‌آیید می‌گویید که این خون است. لذا یک جا هست که به این قرآن در میان قراء نگاه می‌کنید، کسانی که دارند آن را با قرائت می‌خوانند، اگر شخصی مقداری بالا و پایین بخواند می‌گویند که این قرآن نیست. حقیقتاً هم سلب می‌کند و می‌گوید که این قرآن نیست. چون در یک فضا به قرآن نگاه می‌کند. اما یک جا هست که به عرف کوچه و بازار می‌آییم. در اینجا بچه‌ای هم که اجمالاً قل هو الله را می‌خواند، به او هم می‌گوییم دارد قرآن می‌خواند. حوزه‌ها فرق می‌کند. به تناسب آن هم صحت سلب دارد.

استاد: همان کسی که می‌گوید قرآن نیست، اگر به این روایت برسد ارتکازش چه می‌گوید؟ روایت هست: کسانی که قرآن را غلط می‌خوانند ملائکه به‌صورت صحیح آن را بالا می‌برند. «ترفعه الملائکة علی ما انزل». این را چطور می‌فهمد؟

شاگرد: معلوم است که روایت در حوزه عرف عام صحبت می‌کند.

استاد: یعنی قرآنی که قرآن نیست را آن‌ها درست بالا می‌برند؟!

شاگرد: یعنی معلوم است که دیگر در فضای ذهن من صحبت نمی‌کنند. در فضایی که دارم به تسمیه قرآن نگاه می‌کنم صحبت نمی‌کند. در عرف عام صحبت می‌کند.

استاد: صدق یک طبیعت بر طیفی از افرادش چگونه است؟ می‌گویید افرادی دارد که فاسد هستند و افرادی دارد که صحیح هستند. اولین مثالی که همیشه عرض می‌کردم این بود: وقتی شما می‌گویید نمازی است که فاسد است، حقیقتاً طبیعت صلاة بر نماز فاسد صدق می‌کند یا نمی‌کند؟ سؤال این است. این‌که گفتم بحث سنگین است به‌خاطر همین است. ساده‌ترین سؤال را ببینید. از این شروع کنید و جلو بروید. نمازی است که باطل است. حقیقت طبیعت صلات بر

آن صدق می‌کند یا نمی‌کند؟

شاگرد: صورت صلات است.

استاد: صورت یعنی چه؟

شاگرد۲: مقام ها فرق می‌کند. در یک جا از مقام حقیقت و ماهیت آن صحبت می‌کنیم. یک جا هم از مقام انطباق آن بحث می‌کنیم. اینها دو تا نیستند؟

استاد: بر آن صدق می‌کند یا نه؟ فعلاً با سؤال نفی و اثبات جلو برویم.

شاگرد: برخی از جاها بله و نه، نیست.

استاد: پس اینکه شما یکی را انتخاب نمی‌کنید به این خاطر است که از ارتکازتان می‌گویید که بحث سنگین است. هر کدام از آن‌ها را که بگویید با یک مشکلاتی مواجه می‌شوید. وقتی بحث سنگین است باید مبادی آن صاف شود. الآن که من عرض می‌کنم صدق می‌کند یا نه، یکی از آن‌ها را می‌گیرم و جلو می‌روم. می‌گویم طبیعت صلاة بر فرد فاسد قطعاً صدق می‌کند. حال شما حرف ما را رد کنید. به آن اشکال کنید. می‌گویید از کجا می‌گویید؟ می‌گویم ولو نمازی که او می‌خواند باطل است اما با فرش فرقی ندارد؟! با زدن فرقی ندارد؟! زیدٌ یصلی اما باطلا. زید یضرب عمرواً. بین ضرب و نماز فرقی نیست؟! در اینجا حاضر نیستید بگویید یضرب، بلکه می‌گویید یصلی ولو فاسدا. پس معلوم می‌شود قطعاً طبیعت صدق کرده. از کجا می‌گویید که صدق کرده؟ به‌خاطر امتیاز واضح بین ضرب با صلات فاسده. به این صلات می‌گویید اما صلات فاسده. به آن ضرب می‌گویید که لیس بصلاة.

خب اگر نسبت طبیعت صلات فاسده با ضرب مساوی بود، می‌گفتید «الصلاة الفاسدة مع الضرب لایختلفان». آن «لیست باالصلاة» و آن هم «لیست باالصلاة». کما اینکه شاید وقتی در کلاس افتادید بگویید. بگویید چه بزنید و چه نماز فاسد بخوانید؛ فرق ندارند. هر دوی آن‌ها حرکت بدن است. این را در کلاس می‌گویید این خلاف ارتکاز شما است. در ارتکاز می‌گویید زدن با نماز فاسد خواندن تفاوت دارد. ولی این حرف درست است که بگویید قطعاً صادق است؟

شاگرد: برخی از عبارات معصوم علیه‌السلام هست که این ارتکاز را نفی می‌کردند. «انه لم یصلی»، «انه نکت الی الارض». خود این نفی کردن شاهدی بر قول شما می‌شود. شاهد این است که دارد نماز می‌خواند ولی با حقیقت نماز فاصله دارد.

استاد: بالاتر از تأیید این است که اتفاقا این نفی در مواردی است که نماز وضعا صحیح است. صحت فقیه دارد ولی مکروه است و حضور ندارد. خب این چه نمازی است که خواندی؟! و حال آنکه اگر واجبات را انجام داده باشد نمازش صحیح است. یعنی با اینکه فرد حقیقی صحیح است اما از او نفی شده است. اینها مطالب مهمی در نحوه صدق است. بحث سنگینی است. ولو جایش نیست که وارد آن بشویم.

شاگرد۲: بحث از کلام ایشان شروع شد که در ذهن ایشان چه بود؟ فرمودند در مورد قرائت قرآن صدق نمی‌کند.

استاد: توضیح دادند. فرمودند چون هیئت و ماده قرآن با هم مقوم قرآنیت هستند. عرض من هم این است که هیئت و ماده مقوم طبیعی القرآن است، نه مقوم فردی که از آن طبیعت ایجاد می‌کنیم. ملازمه نیست. یک چیزی مقوم الطبیعه هست، اگر فردی از آن را ایجاد کردی بگویی این فرد هم «لیست قرائتا للقرآن». من گفتم ملازمه بین اینها نیست. چرا؟ چون شما همینطوری می‌گویی هیئت و ماده مقوم است. درحالی‌که مقوم فرد نیست. مقوم طبیعت است. تقویم طبیعت هم علی

انواع. اتفاقا همینجا است که بحث سنگین است.

مرحوم آقای حکیم در مستمسک فرمودند: نمیتوانیم بگوییم قنوت جزء الصلاة است، چرا نمیتوانیم بگوییم؟ چون مستحب است. چیزی که مستحب است را شما میتوانید عمداً نیاورید. اگر جزء الطبیعه بود که اگر آن را نیاوری طبیعت از بین رفته. اشکال را ببینید. یعنی از انواع جزئیت در اینجا فقط یکی از آنها محو شده است. جزء چیست؟ جزء مقوم. مقوم عند وجوده و مقوم عند عدمه. محال است شما فرض بگیری که مقوم عند وجوده اما غیر مقوم عند عدمه. فرمودند محال است. حالا این محال است؟! شاید بالای ده صورت جزئیت متصور است. جزئیت های خیلی حسابی.

---

[1]العروة الوثقی - جماعة المدرسین ج۲ ص۵۲۳

[2]مستمسك العروة الوثقی ج۶ ص۲۵۱

عدم سؤال شیعه از امام در تعیین حرف واحد شاهدی بر علیه منکرین تواتر قرائات

من میخواستم کلام مجمع الفائده را بگویم. ببینید آن چه که اساس عرض امروز من بود، این بود: من میخواستم کلماتی را از مرحوم فیض بخوانم، چون مرحوم فیض در این فضایی که در زمان ما ایجاد شده، یکی از کسانی هستند که بسیار نقش داشتند. یعنی واقعاً فیض و ما ادراک ما فیض! ایشان عالم بسیار بزرگی است. امثال من طلبه یک بند انگشت پای مبارک ایشان نمیشوم که بگویم فیض چه کسی است. اما علی ای حال فضای ایشان فضایی بود که در بعضی از مسائلی که برایشان پیش آمد مردد شدند. حالا مقدماتش چیست من نمیدانم. جلوتر عرض کردم اگر مرحوم فیض از سن کم در فضایی بودند که جلسات اقراء بود، مثل شهید ثانی و شهید اول کلاس اقراء رفته بودند، ظن قوی من این است که اینها را نمی فرمودند. ولی خب نبوده اند. فضا هم عوض شده بود. متأسفانه وقتی من طلبه شدم دیگر تجوید هم نبود. از حوزه‌ها رفته بود. یک زمانی علم تجوید در حوزه‌ها بود. طلبه‌ها درس میخواندند. در کنار صرف میر تجوید میخواندند. من شکر خدا میکنم که صرف و نحو هنوز هست. اگر صرف و نحو هم برود، به این دلیل که فهم متن عربی در همین حد متعارف کافی است، یک کتابی میآید فهم متن عربی، در مدرسه‌ها دیدی آمده؟ چه کسی میگوید بروید مغنی بخوانید، سیوطی بخوانید؟! بعداً واویلا میشود. یعنی کسی که فقط ادبیات و صرف و نحو را در حد فهم عربی بخواند، اگر بعداً سراغ فقه و اصول بیاید دیگر چه میشود؟! اگر این از حوزه‌ها برود مصیبتی است. مثل همین مصیبت. اقراء در حوزه‌ها بود اما رفت. وقتی رفت لازمه آن اینها میشود.

الآن خودتان را جای جناب فیض بگذارید. جناب فیض میگویند شهید ثانی دارد میگوید «کل نزل بها روح الامین علی قلب سید المرسلین صلی‌الله‌علیه‌وآله». عبارت صریح تر از این میشود؟! شهید ثانی این را میگوید. شما هم فیض هستید. میگویید شهید این را میگوید اما در کافی شریف، امام معصوم میفرمایند؛ - غیر از مقام عصمتشان، کافی چند قرن قبل از شهید ثانی نوشته شده- آن جا هم صریح میگویند «ان القرآن واحد ان الاختلاف یجیء من قبل الرواة». خود شما جای فیض، من حرف شهید را قبول کنم یا حرف امام را؟ دیگر روشن‌تر از این میشود؟! «انما الاختلاف یجیء من قبل الرواة». چقدر روشن!

خب مرحوم فیض هم همین ها را دارند. وافی نوشته اند، شرح کافی است، و سائر کتاب هایشان. میگویند من حرف شهید را بگیرم و روایت کافی را کنار بگذارم؟! چیزی که امروز میخواهم تأکید کنم...؛ تأکیدها چیز دیگری است. ببینید گاهی میگوییم یک روایتی در کافی هست. یک وقت هم میگوییم بزرگ شیعه نمیگوید روایت حرف واحد هست، میگویند روایت حرف واحد بین شیعه معروف است. چقدر بین این دو لفظ فرق هست! روایت حرف واحد در کافی آمده، یک وقت هم شیخ الطائفه میگویند «ان المعروف من مذهب الامامیه و اخبارهم ان القرآن واحد نزل من عند واحد». این خیلی فرق کرد. یعنی اگر در کافی باشد ممکن است یک روایتی در سینه یک راوی، در اصلش، بوده که بعداً مرحوم کلینی آن را در کافی نوشته. اما مرحوم شیخ الطائفه میگویند مذهب.

می‌دانید که مئونه این حرف چقدر بیشتر است؟! یعنی حدیث حرف واحد در کافی تنها در کافی نزد متخصصین نبوده، بلکه بین عوام و خواص شیعه معروف بوده و آن را می‌گفتند. «ان القرآن واحد»، مدام تکرار می‌کردند.

چیزی که معروف است، از نظر کاری خیلی مئونه می‌برد. آن وقت سؤال این است: جناب فیض شما راست می‌گویید، حرف شیخ را می‌گیری ای حرف شهید ثانی را؟ ولی یک سؤالی در اینجا مطرح است. شهید ثانی را کنار می‌گذاریم. بسیار خب، سراغ همین روایتی می‌رویم که شیخ فرمودند معروف بین شیعه است. مگر نگفتند معروف است؟ شیعه ای که حرف واحد بین آنها معروف بود، الآن هم شمای فیض می‌خواهید از شهید ثانی فاصله بگیرید، به زمان شیعیانی بروید که این بین آنها معروف بود. حرف واحد بین آنها معروف بود؟! پس چرا نیامدند عملاً یک جا بپرسند که این حرف واحد کدام یک از آنها است؟ چه کار دارید به شهید ثانی؟! بروید به همان زمانی‌که این بین شیعه معروف بود. وقتی در ذهن عرف عام معروف باشد که قرآن یک قرائت دارد، پس در خارج عملا چطور می‌گویید که شیعه مجمع بر این هستند و احدی در شیعه با آن مخالف نیست که کل قرائات را بخوانید؟ چطور امام می‌فرمایند «نحن نقرأ علی قرائة ابی»؟! «کذب ابن مسعود»؟! چرا شیعه ای که بین آنها معروف است قرآن حرف واحد است، دنبال این حرف واحد بلند نشدند؟! این سؤال سؤالی است که از شهید ثانی کنار می‌رود و باید از جناب فیض بپرسیم.

دو شاهد از فقه الرضا و تفسیر الامام برای نشان دادن ذهنیت شیعه در قرن سوم

شاگرد: بالاتر از این هم هست. وقتی محدثین مهم آنها قرائات مختلفی را نقل می‌کردند چرا چیزی نگفتند؟

استاد: جالب است... . برخی از مطالب را می‌خواهم بگویم یادم می‌رود. این نکات جالب است. روایت حرف واحد، «انما الاختلاف یجی من قبل الرواة» برای چه زمانی از شیعه است؟ برای امام باقر و امام صادق علیهما السلام است. یعنی حداقل برای نیمه اول قرن دوم است. دو کتاب هست که برای نیمه دوم قرن سوم هستند. البته سر آنها اختلاف هست، من حرفی در مورد اختلاف آنها ندارم. فقط دارم نقل می‌کنم. دو کتاب است که فعلاً می‌گویم برای آن زمان است. یکی فقه الرضا می‌باشد که منسوب به حضرت است. در نرم‌افزارها هست. یکی هم تفسیر الامام العسگری علیه‌السلام است. این دو کتاب هست. جالب این است که ما می‌گوییم مشهور نزد امامیه این است -درست هم می‌گوییم- که قرآن حرف واحد است. درست هم می‌گوییم. سؤال که نکردند هیچ، در این عصر قرن سوم دو کتاب آمده است. در هر دوی آنها تصریح به این است که هر دو قرائت درست است. عجب!

اتفاقا یکی از اشکالاتی که به فقه الرضا می‌گیرند همین است. در فقه الرضا آمده «وَامْسَحُوا بِرُؤُسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ[1]» و «وَامْسَحُوا بِرُؤُسِكُمْ وَأَرْجُلِكُمْ»، در این کتاب منسوب به امام حضرت فرموده‌اند که هر دو قرائت درست است. هر دو هم دارد دو حکم را بیان می‌کند. کسانی که فقه الرضا را رد می‌کنند اتفاقا همین ایراد را به آن می‌گیرند. می‌گویند چه شد؟! حضرت می‌گویند هر دو قرائت درست است! پس برای امام نیست.

خب قبول است، برای امام نیست. اما برای کیست؟ ای برای علی بن بابویه است ای برای شلمغانی است. هر چه که هست خلاصه ذهنیت آن زمان را نشان می‌دهد. آن هم بین محیط شیعه. اگر این کتاب، شرائع علی بن بابویه باشد، خب ابن بابویه سنی بوده؟! او می‌گوید هر دو قرائت هست. بعد از آن به تفسیر الامام می‌آیید. حضرت در «غُلف» و «غُلُف» فرمودند «کل القرائتین حق». نه تنها حرف واحد -که معروف بوده- سبب سؤال نشده بلکه در چنین کتابهایی مقابل آن آمده است. «کل القرائتین حق». این را چطور جمع کنیم؟

آن چه که من عرض می‌کنم این است: در ذهنیتی که در زمان صدور بود باید ببینیم اختلاف الرواة یعنی چه؟ این اختلاف الرواة چه بود؟ طبری برای ما یک چیزی گذاشته است. به طبری می‌گوییم آن شش قرائتی که می‌گویی کجا است؟ گفت نیست که من به شما نشان بدهم. صریح عبارتش

بود. گفت نیست ات من به شما نشان بدهم. یعنی طبری به شما می‌گوید که در قرن‌های جلوتر یک چیزهایی بود که الآن اثر در آثارش نیست. اختلاف یجیء من قبل الرواة مصادیقی داشت که طبری می‌گوید آن‌ها رفت و محو شد. چرا؟ قبلاً صحبتش را کردیم.

---

[1] المائدة ۶

معنای حدیث حرف واحد : رد قول رائج اهل تسنن مبنی بر جواز قرائت بالمعنی

بنابراین آن چه که الآن عرض میکنم این است که چرا شیعه سؤال نمی کرد؟ بهخاطر اینکه شیعه یک امر میدانی بیرونی داشتند، همانی که ما الآن داریم بحث میکنیم. یکی هم روایات معروف داشتند که قرآن حرف واحد است. یکی هم قرائاتی بود که متداول بود. شیعه چطور بین اینها جمع میکرد؟ به این صورت جمع میکردند: میگفتند اهل البیت به ما گفته اند «قرآن حرف واحد» است. یعنی «یحرم علیکم نقل القرآن بالمعنی»؛ تلاوت القرآن بالمعنی حرام است. اصلاً خود شیعه در آن زمان میفهمید. و لذا یک شیعه پیدا نمیکنید که خودش در یک جایی عملاً اینکه فتوا داده باشد که تلاوت قرآن به معنا جایز است. بین اهلسنت هم در آن قرن فراوان بود. البته بعداً از بین رفت. فراوان پیدا میشد. همین زهری که محدث هست اما قاری نیست؛ اگر قاری بود که این حرفها از او نقل نمیشد. امثال عاصم با زهری معاصر بودند. زهری محدث بود و عاصم قاری بود. زهری بهعنوان یک محدث زمانی این حرفها گفت که در قرن بعدی با زحمات قراء دیگر کسی جرأت نمی کرد که این حرف را بزند و خجالت میکشید بگوید. به او میخندیدند.

عاصم این کارها را کرد تا به این شکل شد. زهری گفت: وقتی میخواهم حدیث نقل کنم یادم رفته لذا آن را عقب-جلو میکنم، گفت «ان ذلک یجوز فی القرآن»؛ اگر قرآن را هم عقب جلو بخوانی مانعی ندارد. «اذا اصبت المعنی فلامانع»؛ مقصود را بگو مشکلی ندارد. این زهری مهم آنها است. و تا شافعی هم همینطور بود. من قبلاً دوازده مورد را عرض کردم. نه یک نفر و دو نفر، ابو حنیفه میگوید چون قرآن «نزل علی سبعه احرف» پس نماز را به فارسی بخوانید. چون فارسی هم که بخوانید باز قرآن است. همین کافر ماجرائی که من عرض میکردم؛ کسی که ترجمه سوره حمد را میخواند واقعاً قرآن میخواند؟ جواب ابوحنیفه را بدهید. او میگوید قرآن است ولی ترجمه قرآن هم قرآن است. یاداتان هست که از الموسوعه الفقهیه الکویتیه استدلال هایش را خواندیم. حال در چنین فضایی وقتی به این صورت معنا میکنیم، معنای روایت معلوم میشود.

انعکاس برداشت نادرست از روایت حرف واحد در کتاب تفسیر صافی و مفاتیح فیض

مرحوم فیض این ملاحظه را نفرموده اند، بعد چه کار کرده‌اند؟ در این چند لحظه آدرس هایی را به شما می‌گویم شما نگاه کنید. در صافی وقتی می‌خواهند قرائات را بگویند -خودشان اقرار می‌کنند- می‌فرمایند:

> وعليه يحمل ما ورد عنهم (عليهم السلام) من اختلاف القراءة في كلمة واحدة وما ورد أيضا في تصويبهم القراءتين جميعا كما يأتي في مواضعه أو يحمل على أنهم لما لم يتمكنوا أن يحملوا الناس على القراءة الصحيحة جوزوا القراءة بغيرها كما أشير إليه بقولهم (عليهم السلام): اقرؤا كما تعلمتم فسيجيئكم من يعلمكم وذلك كما جوزوا قراءة أصل القرآن بما هو عند الناس دون ما هو محفوظ عندهم وعلى التقديرين في سعة منها جميعا، وقد اشتهر بين الفقهاء وجوب التزام عدم الخروج عن القراءات السبع أو العشر المعروفة لتواترها وشذوذ غيرها[1]

«... وقدر اشتهر بين الفقهاء»؛ این فقها، یعنی سنی ها؟! نه، واضح است که به‌معنای فقهای شیعه است. **«وجوب التزام عدم الخروج عن القراءات السبع أو العشر المعروفة لتواترها»**؛ چون اینها به شارع می‌رسند پس واجب است. **«وشذوذ غيرها»**؛ غیرش را نمی‌دانیم. بعد می‌فرمایند:

> والحق: أن المتواتر من القرآن اليوم ليس إلا القدر المشترك بين القراءات جميعا دون خصوص آحادها إذ المقطوع به ليس إلا ذاك فان المتواتر لا يشتبه بغيره وأما نحن فنجعل الأصل في هذا التفسير أحسن القراءات كانت قراءة من كانت كالأخف على اللسان والأوضح في البيان والآنس للطبع السليم والأبلغ لذي الفهم القويم والأبعد عن التكلف في إفادة المراد والأوفق لأخبار المعصومين. فان تساوت أو أشبهت فقراءة الأكثرين في الأكثر[2]

«**و الحق: أن المتواتر من القرآن اليوم ليس إلا القدر المشترك بين القراءات جميعا**» ؛ اگر به «مالک یوم الدین» می‌رسید، «یوم الدین»ش مشترک بین همه است. این قرآن است و متواتر. اما نمی‌دانیم «مالک» است یا «ملک». دیگر تمام شد.

می‌فرمایند قدر مشترک قرائات متواتر است، «**دون خصوص آحادها إذ المقطوع به ليس إلا ذاك**»؛ آن چه که قطع به قرآنیتش داریم «یوم الدین» است. اما ابتدای آن را یکی «مالک» خوانده و دیگری «ملک» خوانده.

«**فان المتواتر**»؛ یک استدلال قوی است که از اشکالات کار است. هنوز بخشی از آن را بررسی کرده‌ایم اما هنوز همه آن را بررسی نکرده‌ایم. «**ال يشتبه بغيره**»؛ اگر متواتر است که زید عمرو را کشته، بااین‌حال بگوییم ولی اختلاف هم هست؟! نمی‌شود. پس متواتر نیست. متواتر آنی است که یمتنع تواطئهم علی الکذب. متواتری که در آن‌ها اختلاف شود یعنی متواتر نیست. لذا ایشان می‌گویند خودتان می‌گویید که یکی «مالک» خوانده و یکی «ملک» خوانده، بعد می‌گویید هر دو متواتر است؟! این‌که نمی‌شود. المتواتر لایشتبه بغیره. این روی مبنای خودشان است که حرف واحد است.

حال شما چه کار کرده‌اید؟«**وأما نحن فنجعل الأصل في هذا التفسير أحسن القراءات**»؛ هر قرائتی که بهتر است. خب قرائت بهتر چه قرائتی است؟ سندش بهتر است یا ...؟ من، احسن قرائات این است: «**أحسن القراءات كانت قراءة من كانت**»؛ برای هر کسی می‌خواهد باشد. سبع باشد، عشر باشد، غیر عشر باشد. ما کار نداریم که برای چه کسی است. ما به این قرائات نگاه می‌کنیم. خب نگاه هم نکنید! چه لزومی دارد؟! همه این‌ها که غیر معصوم هستند؛ هم رجال و نحن رجال! می‌فرمایند: قرائة من کانت... . خب احسن چه چیزی است؟ «**كالأخف على اللسان**»؛ ده-بیست قرائت را ردیف می‌کنیم تا ببینیم کدام یک از آن‌ها را می‌توانیم راحتتر بخوانیم. به آن می‌گوییم احسن القرائات است.

«**والأوضح في البيان**»؛ مطلبش واضح است. اما دیگری را باید توجیه کنیم. «**والآنس للطبع السليم والأبلغ لذي الفهم القويم والأبعد عن التكلف في إفادة المراد و الأوفق لأخبار المعصومين. فان تساوت أو أشبهت فقراءة الأكثرين في الأكثر**». این فرمایش ایشان در صافی است.

حال به مفاتیح بیایید. این مقدمه خود ایشان در صافی بود. شما نمی‌دانید وقتی فضا این شد که تنها یکی از آن‌ها قرآن است و ما به آن دسترسی نداریم اینطور می‌شود. به نظرم خودشان فرمودند، فرمودند از روایات معلوم می‌شود که قرائت ائمه، قرائت ابی بوده و ما هم که قرائت او را نمی‌دانیم. وقتی نمی‌دانیم بین اطراف شبهه مخیر می‌شویم. سبع چه مزیتی دارند؟ همین که استاد، بیشتر قاری بوده این مزیت می‌شود؟!

حال به مفاتیح بیایید: در بحث مهر فقها چه فرموده‌اند؟ در مبسوط و ... بود که فرمودند «لقنها الجاز». علامه مکرر فرمودند «لقنها الجاز». در متن شرایع بود «فیلقنها الجاز». یادتان هست که خواندیم؟! در مفاتیح هم همین را می‌خواهند بگویند. می‌فرمایند مهر زنش را قرائت قرآن قرار داده است، حال چه کار کند؟حاج آقا چقدر از این کتاب مفاتیح تعریف می‌کرد! واقعاً هم کتاب عالیای است. یکی از چیزهایی که نشان می‌دهد که فیض کیست همین مفاتیح است. شوخی نیست. جلالت فیض در مفاتیح خودش را نشان می‌دهد. رضوان‌الله‌علیه.

> و لا بد من تعيينه بما يرفع الجهالة، كصنعة كذا و سورة كذا و نحو ذلك، أما القراءة المخصوصة فلا على الأصح، بل يتخير بين ما جاز منها و ان لم يكن

> متواترا، و لم يحسن السورة أو الصنعة توصل الى تعليمها بما أمكن، و لو باليغير إذا لم يشترط أن يعلمها بنفسه، و ان تعذر فعليه أجرة المثل[3]

«**و ال بد من تعيينه بما يرفع الجهالة**»؛ نباید مجهول باشد.«**كصنعة كذا و سورة كذا**»؛ سوره را باید تعیین کند و الا مجهول میشود. خب جناب فیض قرائت را باید تعیین کند ای نه؟« **أما القراءة المخصوصة فال علی الأصح**»؛ تعیینش نیاز نیست. دیگران هم گفته بودند. اما دیگران گفته بودند «یلقنها الجائز». ایشان هم همین را دارند.«بل يتخير»؛ زوجه مخیر است، خب مخیر بین چیست؟«**بين ما جاز منها**»**؛** این جایز همان «علی الجایز»ی است که در کتب فقهی بود.«**و ان لم يكن متواترا**»؛ برگشتند روی مبنای خودشان. دیگران گفتند جایز فقط متواتر است، اما ایشان میگویند نه، متواتر هم نبود مانعی ندارد. خب باید میزانی را برای جائز ارائه بدهیم. در صافی ارائه دادند. اخف بر لسان و... . این عبارت مفاتیح است. تصریح میکنند به «و ان لم یکن متواترا».

در همین مفاتیح جلد اول، صفحه ۱۲۹ را ببینید. میفرمایند قرائت در نماز واجب است. خب چطور بخوانیم؟ اینجا است که از فقه قدیم تجاوز نکردهاند. خیلی جالب است.

> تجب قراءتها أجمع عربية علی الوجه المنقول بالتواتر، مخرجا للحروف من مخارجها، مراعيا للمواالاة العرفية، آتيا بالبسملة، لأنها آية منها بإجماعنا و أكثر أهل العلم، و للصحاح المستفيضة، و ما ينافيه فمحمول علی التقية كما يشعر به الخبر[4]

«**تجب قراءتها**»؛یعنی سوره مبارکه فاتحه. «**أجمع عربية علی الوجه المنقول بالتواتر**»؛ سوره فاتحه را باید به وجه منقول به تواتر بخوانیم. خب شما در صافی میفرمایید آنهایی که قراء در آنها مشترک هستند متواتر است، المتواتر لایشتبه بغیره. شما بفرمایید در نماز «ملک» میخوانید ای «مالک»؟ اینجا میفرمایند «علی الوجه المنقول بالتواتر». دیگر نماز نخوانید. ای دو تا بخوانید. این کار را میکنید؟ جالب است که در بخش صلاة «علی الوجه منقول بالتواتر» را دارند. این فرمایش مرحوم فیض در اینجا است. باز هم هست. در وافی هم هست که خیلی به مقصود ما در اینجا نمی خورد.

این آدرس ها را ملاحظه بفرمایید. اگر در دفاع از ایشان مطلبی دارید تا برای ما هم بیشتر واضح شود که ذهنیت ایشان چیست، بفرمایید.

---

[1]التفسير الصافي ج۱ ص۶۲

[2]همان

[3]مفاتيح الشرائعج۲ ص۲۷۲

[4]همان ج۱ ص۱۲۹

مراتب آیات شریفه قرآن ممد امکان صدق آن ها بر قرائت ملحون

شاگرد: در برخی موارد وقتی عرف یک جزء را نمی‌آورد می‌گویند که اشتباه شد. مثلاً در شماره کارت بانکی اگر یک رقم را اشتباه بزند می‌گویند که اشتباه شد. در این موارد عرف به جهت شناختی که دارد و به جهت غرضی که هست و به این جهت که می‌داند هر شماره چه کار می‌کند، اگر یک عدد اشتباه بزند می‌گوید گویا اصلاً آن فرد را نیاورده اید. در قرآن هم به جهت بساطتی که عرف نسبت به آن دارد، می‌گوید مثل کلام ما است. اینطور نیست که برای هر حرفش یک حساب باز کند ولی اگر عرف این دقت را بکند و به او فهمیده شود که تک‌تک حروف آن چه اعجازی دارد، مثلاً در مجموعه نظام اعداد می‌توان گفت این قرائت یا آن قرائت، لذا اگر ذهن عرف در این فضا بیاید گویا اصلاً فرد اشتباه را اصلاً فرد بحساب نمی‌آورد.

استاد: شما برای آیات شریفه چهار واژه را در نظر بگیرید، بعد بروید آیات آن را ببینید. إحکام، تفصیل، توصیل، حدیث. آیات قرآن همه اش در آن هست. «احکمت، فصلت، وصّلنا لهم القول، والله نزّل احسن الحدیث. اگر شما در محدوده احسن و نزّل الحدیث وارد شوید دیگر حرف شما نمی‌آید. چون قرآن در یک مجالیش احسن الحدیث است. «اللّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتابًا مُتَشابِهًا مَثانِيَ تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ[1]» در مجالی حدیث، دیگر حرف میزان نیست. درست است که همه حروف دخالت دارد اما وقتی قرآن در مجالی احسن الحدیث ظهور می‌کند، در این مقام دیگر حروف مقوم‌ش نیست. ولو جوهره قرآن کریم هست. لذا مانعی ندارد ما بخشی از این قرائات را در جایی می‌آوریم که قرآن، الحدیث است. نه آن جایی که قرآن «احکمت» است و با حروف مقطعه برنامه‌ریزی می‌شود.

والحمد لله رب العالمین

---

[1] الزمر۲۳